

هگل

و تاریخ فلسفه

دکتر علی مرادخانی

استادیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

چکیده

بر دیگر انحاء سخن در یونان مورد توجه بوده است.^۱ از زمان ظهور تفکر فلسفی نقل آراء و افکار فیلسوفان بصورت متعدد در آثار فلسفی آمده است. اینگونه آثار گاهی از نظر فلسفی خاصی دفاع کرده‌اند و گاه به جرح آن پرداخته‌اند و چنین آثاری بیش از آنکه صبغه تاریخی داشته باشد آغازگر آراء مناظره‌ی^۲ بوده است. گاهی این قبیل آثار به توصیف و بتعبیر بهتر دست به تلخیص آراء فلسفی زده‌اند که در اینصورت به نقل صرف آراء و اقوال^۳ اکتفا کرده‌اند. گاه نیز نقل آراء و افکار را با توجه به سنخ آنها ذیل انواع طبقه‌بندی می‌کنند. گاهی نیز فلسفه‌ها را حاصل شرایط فرهنگی-اجتماعی خاصی می‌دانند و قس علی‌هذا...^۴ اما هیچکدام از این دست آثار، شایسته عنوان تاریخ فلسفه نبوده است.

باری، توجه تاریخی به فلسفه مسئله‌ی جدید و

گفتار حاضر بر آن است که توجه به تاریخ فلسفه فرع بر ظهور تفکر تاریخی در دوره مدرن است. در سایه پرسش از ماهیت طبیعت در دوره مدرن و بسط اصول و قوانین آن در حوزه حیات انسانی، پرسش از ماهیت تاریخ نیز پیش آمد، لذا تاریخ در شمار یکی از منابع شناخت درآمد. هگل با پرسش از ماهیت تاریخ فلسفه آنرا نهاد تاریخ جهان تلقی کرد. در درس گفتارهای خود در این باب ابتدا از چیستی تاریخ فلسفه سخن راند و سپس ادوار تاریخ فلسفه را در سیر جغرافیایی آن از شرق به غرب مطابق اصول تفکر تاریخی خود روایت کرد. مقاله حاضر شرحی از این ماجرا را با ابتناء بر متون درس گفتارها بر عهده گرفته است.

کلیدواژگان

هگل؛ تاریخ فلسفه؛
وجود؛ فکر؛ مسیحیت؛
صورت عقلی (Begriff)؛ مطلق (absolute)؛
روح (Geist)؛ مدرن.

۱. مقدمه

نقل آراء و افکار فیلسوفان، از زمان غلبه سخن^۱ فلسفی

1. Logos

۱. از دیگر انحاء سخن (Logos) در یونان باستان می‌توان به سخن شعری و تاریخی اشاره کرد.

3. polemical

4. doxographical

5. Passmore, J. "Historiography of Philosophy" in *Encyclopedia of Philosophy*, P. Edwards, 1967, Vol.4, p.226.

فرع بر ظهور تفکر تاریخی در دوره مدرن است. اساساً توجه به تاریخ در دوره مدرن با بحران در نسبت انسان و طبیعت پیش آمده است. پرسش از ماهیت طبیعت و بسط علوم طبیعی در دیگر حوزه‌های انسانی موجب شد که متفکرانی از «ماهیت تاریخ» پرسش کنند و از این طریق راه برونشده برای بحران انسان و طبیعت بیابند. نظر به تاریخ فلسفه در تلقی مدرن آن، با پرسش از ماهیت تاریخ فلسفه آغاز شد. این پرسش فرع بر تفکر عصر روشنگری و باور به اینکه ذهن و زبان آدمی رو به ترقی است، پیش آمد.^۶

درست همانطور که قبل از دوره مدرن تاریخ فلسفه جزء فلسفه نبود و بسا بلحاظ موضوع هم با فلسفه، مباین می‌نمود یا دستکم تاریخ فلسفه ما را درگیر خود فلسفه نمی‌کرد، در دوره مدرن و از اواخر قرن هیجدهم تاریخ فلسفه لازم ذات فلسفه تلقی شد.

پرسش از ماهیت تاریخ فلسفه در سنت فلسفی آلمان با اثری از دیتریش تیدمان^۷ با عنوان روح فلسفه نظری^۸ آغاز شد. اثر تیدمان نخستین تاریخ فلسفه بشیوه مدرن بود. وی دست از سنت مألوف تلخیص آراء و افکار فلاسفه کشید و بر آن شد که در هر فلسفه «اصل اصیل» آنرا بدست آورد. دیگر هموطن او، گوتلب تنمان^۹ گامی فراتر از تیدمان نهاد. او نیز قصد خود را نه تلخیص آراء و افکار بلکه بر آن شد که نشان دهد چگونه روح فلسفی آرام آرام با بسط منطقی، از نظامی به نظام دیگر راه می‌یابد و صورت علمی بخود می‌گیرد.^{۱۰} این هر دو مورخ مدرن فلسفه مبشر هگل بودند. هگل تاریخ فلسفه را نهاد تاریخ جهان تلقی کرد و فلسفه را تاریخی و تاریخ را فلسفی دید. لذا تاریخ فلسفه در این سنت و با این تلقی به معبر حقیقت تبدیل شد. آنچه مهم است اینکه هیچ

■ تاریخ فلسفه مجموعه آراء و اقوال نیست که حسب تصادف و تفنن فراهم آمده باشد بلکه در تاریخ فلسفه واجد تعاملی ضروری است که همواره بین بدایت و نهایت آن برقرار است. عبارتی دیگر تاریخ فلسفه عین فلسفه و کنش فلسفی است حتی در ساحتی بالاتر.

تاریخ فلسفه بعد از هگل، از تأثیر او نفیاً و اثباتاً برکنار نبوده است. در گفتار حاضر بقدر وسع ابتداء از دیباچه درس گفتارهای او سخن می‌رود. سپس تفسیری از تاریخ فلسفه و دوره‌های آن از نظر هگل باجمال می‌آید.

۲. دیباچه درس گفتارهای تاریخ فلسفه

هگل در پیشگفتار سترگ خود بر پدیدارشناسی روح می‌نویسد: «نوشتن دیباچه بر اثر فلسفی نه تنها بیهوده می‌نماید بلکه در خور اثر فلسفی نیست و بسا که با هدف آن ناسازگار باشد.»^{۱۱}

با این وصف، تمام آثار هگل واجد دیباچه‌های اصیل و در نوع خود در میان آثار فلسفی مقام ممتازی

۶. بریه، امیل، تاریخ فلسفه، ترجمه علیمراد داودی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۳.

7. D. Tiedemann

8. *Geist der Spekulativen Philosophie*, D. Tiedemann (6.Vols. Marburg (1791 - 1797)).

9. G. Tennmann

10. Passmore, "Historiography of Philosophy", p.227.

11. Kaufmann, w. *Hegel; Text and Commentary*, Anchor Books, 1965, p.6.



دارند و اصولاً مفتاح فهم تفکر هگل همین دیباچه‌هاست. دیباچه‌ها «آغاز واقعی آثار هگل است و نه امری زاید بر اثر و بیرون از آن. درنگ در معنای «آغاز» در مقام تمامیت آنچه هست می‌تواند راه به فهم معنای دیباچه‌های هگل را بگشاید.»^{۱۳} دیباچه‌ها مقام لف و قبض آنچه بعد نشر و بسط می‌یابد، می‌باشند.

باری، هگل درس گفتارها^{۱۴} را در ۱۸۱۶ در هیدلبرگ آغاز می‌کند و تا سال ۱۸۳۰ که در برلین مقیم بود درسها مکرر ارائه می‌شده است. او در دیباچه یادآور می‌شود که احیاء فلسفه مشروط به دو شرط، یعنی تجری نسبت به حقیقت و ایمان به قدرت عقل^{۱۵} است. در درس گفتار آغازین بین تاریخنگاری فلسفه و تاریخ فلسفه تمایز قایل می‌شود.

هگل بر آنستکه در تاریخنگاری فلسفه نسبت تاریخ با فلسفه بچیزی گرفته نمی‌شود و حال آنکه در تاریخ فلسفه این نسبت مهم است بطوری که تاریخ بر فهم خاصی از فلسفه استوار است و فلسفه نیز بر فهم خاصی از بنیاد تاریخ. از اینرو در ابتدای درس گفتارهای نویسد: «تاریخ فلسفه بعلت ماهیت خاص خود موضوعی متفاوت با دیگر تواریخ دارد.»^{۱۶} پس تاریخ فلسفه مجموعه آراء و اقوال نیست که حسب تصادف و تفنن فراهم آمده باشد بلکه در تاریخ فلسفه واجد تعاملی ضروری است که همواره بین بدایت و نهایت آن برقرار است. بعبارتی دیگر تاریخ فلسفه عین فلسفه و کنش فلسفی است حتی در ساحتی بالاتر. از اینرو می‌نویسد: «تاریخ فلسفه خود علم است و لذا اساساً نهایت علم فلسفه و دانش فلسفی است.»^{۱۷} در نظر هگل برای جستن بنیاد تاریخ فلسفه باید در نسبت گذشته و اکنون اندیشید. آنچه از آن گذشته است نایست در نسبت به اکنون

بیوجه جلوه کند بلکه نسبت گذشته و اکنون نسبتی درونی و وثیق است. ازینرو توجه هگل به مسئله سنت در پرداختن به تاریخ فلسفه حایز کمال اهمیت است. گرچه هگل طرح مسئله سنت را در توجه به تاریخ، گذشت از تلقی یکسویه و گسیخته عصر روشنگری^{۱۸} از انسان و تمدن غربی می‌داند، اما در عین حال در تاریخهای افتاده در تقابل سنت و مدرنیته بسیار درس آموز است. بهرحال می‌نویسد:

برای وضع کنونی علم و خاصه فلسفه چیزی بنام سنت وجود دارد، سنتی که بزعم هگل هر امر زایل و زاید را بررسی می‌کند و ماندگارها را چونان سلسله‌ی مقدس - چنانکه هر در

۱۳. گیلیسی، مایکل، «بنیاد تاریخ در پدیدارشناسی هگل» ترجمه علی مرادخانی، فصلنامه نامه فرهنگ، ش ۳۹، ۱۳۸۰، ص ۱۶۵.
۱۴. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، ترجمه‌ای به انگلیسی در سه مجلد از درس گفتارها در سال ۱۸۹۲ منتشر شده است. از دیباچه درس گفتارها نیز سه ترجمه به انگلیسی موجود است که مشخصات کتابشناختی آنها بدین قرار است:

Lectures on the History of Philosophy, trans. E. Haldane and f. Simon (London, Kegan Poul, 1892).

Hegels; Idea of Philosophy, Q. Lauer (New York, 1971).

در ترجمه لوئر، که مختصرتر از ترجمه هالدین است، مقاله‌ای مفصل در شرح نظام هگل نیز ضمیمه کتاب است.

Introduction to the Lectures on the History of Philosophy, trans. T. M. Knox and A. V. Miller (Oxford, 1985).

ترجمه اخیر مفصلترین متن موجود دیباچه بزبان انگلیسی است.

14. *Vernunft*

15. Hegel, G. W. f. *Lectures on History of Philosophy*, trans. E.s.Haldane and f. Simon, London, Kegan Paul, 1862, Vol.1, p.35.

16. *Ibid*, p.10.

17. *Auf klärung*



تعبیر می‌کرد - حفظ می‌کند و به ملک اکنون خود در می‌آورد.^{۱۸}

باری، اگر تاریخ فلسفه بخواهد در مقام علم ظاهر شود بایستی از رکن رکن علم در معنای هگلی آن یعنی نظام^{۱۹} برخوردار باشد. در این میان نخستین مسئله عنوان خارق اجماع^{۲۰} تاریخ فلسفه است. از یکسو فلسفه متوجه امر لایتغیر و سرمدی است و از سوی دیگر تاریخ، دل در گرو امر جزئی و متغیر دارد. هگل کمر همت به رفع این «خلاف آمد» می‌بندد. می‌گوید قول اخیر وضع^{۲۱} است و بایست به وضع مقابل^{۲۲} آن نیز پرداخت. وضع مقابل آن چنین است: «حقیقت و امر سرمدی فرزند زمان است.»^{۲۳} هگل برای گذشت از این وضع و وضع مقابل در وضع مجامع^{۲۴} بایست در معنای مثالی زمان و نسبت آن با روح^{۲۵} درنگ کند. از اینرو می‌نویسد: «روح، زمان است.»^{۲۶} اما پرداختن به نسبت روح و زمان را بایست به مجال دیگری سپرد.

در نظر هگل در تمام تاریخ فلسفه یک فلسفه جاری است و تمام فلسفه‌ها اطوار و دقایق^{۲۷} آن فلسفه‌اند.^{۲۸} این اطوار و دقایق را می‌توان در سه طور و دقیقه، یعنی امر فی نفسه^{۲۹}، امر متعین خارجی^{۳۰}، و در نهایت لئفسه^{۳۱}، ملاحظه نمود. لذا تاریخ فلسفه، که خود عین فلسفه است، حکایت کلیت و تمامیت فراشد امر فی نفسه، امر متعین خارجی و امر لئفسه می‌باشد که در سوبرژکتیویته (ذهنیت) به خود آگاه انسان آشکار می‌شود.

در این معناست که هگل می‌گوید انسان در نظام فکری او از مقام «فیلسوفس» به «سوفس» نایل آمده است. امر فی نفسه در منطق بسط می‌یابد و امر متعین خارجی در طبیعت و امر لئفسه در روح. پس تاریخ فلسفه تاریخ در معنای اصیل^{۳۲} آن است نه

نگاه تماشاگرانه به تحولات گذشته. تاریخ اصیل تاریخ روح است و روح بیانگ بلند می‌گوید: مرده (گذشته) را بحال خود واگذار و بدنبال من بیا.^{۳۳} از اینروست که پرداختن به تاریخ فلسفه فکر و فرهنگ را از رسم و عادت متصلب می‌رهاند و رسالت فلسفه در واقع رهاندن فکر و فرهنگ از عادات و رسوم است.^{۳۴}

هگل در ادامه دیباچه به شرح نسبت دین و فلسفه از یکسو و علم و فلسفه از دیگر سو می‌پردازد و آنگاه تاریخ فلسفه را به دو دوره قدیم و جدید تقسیم می‌کند و قرون وسطی را نیز دوره گذار می‌خواند. در پایان

18. Hegel, *Introduction the Lectures on History of Philosophy*, trans. T. M. Knox, Oxford, 1985, p.11.

19. system

20. paradoxical

21. thesis

22. antithesis

23. *Historiography of Philosophy*

24. synthesis

25. *Geist*

26. *Geist ist zeit*

27. moments

۲۸. شرح این نسبت را می‌توان در اثر کوزو شارح مارکسی -

هیدگری هگل با عنوان ذیل ملاحظه کرد:

Introduction to the Reading of Hegel, p.138.

29. *an sich*

30. *Dasien*

31. *fur sich*

۳۲. moments از اصلاحات مهم نظام هگلی است.

می‌توان آن را به دقیقه و طور ترجمه کرد. مراد آن و لحظه دیالکتیکی است که زمان در آن مأخوذ است.

33. Lauer, Q. *Hegel's Idea of Philosophy*, New York, 1971.

۳۴. مرادخانی، علی، «هگل و مقدمه درس گفتارهای تاریخ

فلسفه»، نامه فرهنگ، شماره ۳۶، تابستان ۱۳۷۹، ص ۱۰۱.





دیبچه درس گفتارها می‌نویسد: «نقش مورخان فلسفه آنستکه اجازه دهند فلسفه از طریق فلاسفه بسخن درآید و یا فلسفه رخصت یابد تا حدیث نفس کند.»^{۳۵}

در پایان سخن از دیبچه درس گفتارها بایست بتوانیم برای پرسش «فلسفه چیست»، از نظر هگل پاسخی تدارک دیده باشیم چرا که در منظومه هگل آگاهی به تمامیت واقعیت را علم می‌دانیم. هگل آگاهی به تمامیت واقعیت هنری را در درس گفتارهای فلسفه دین بیان کرده است اما ظاهراً آگاهی به تمامیت واقعیت فلسفی و بتعبیری فلسفه هنر را بایست در درس گفتارهای تاریخ فلسفه بجوییم. پس «درس گفتارهای تاریخ فلسفه پاسخ هگل به پرسش فلسفه چیست؟» می‌باشد.^{۳۶} باری، در ادامه گفتار سه دوره تاریخ فلسفه، یعنی دوره یونان، دوره قرون وسطی و دوره مدرن بنزد هگل، گرچه باجمال، با ابتناء بر درس گفتارهای تاریخ فلسفه شرح خواهد شد.

۳. دوره‌های تاریخ فلسفه

هگل با توجه به تلقی خاصی که از تاریخ دارد و آن را سیر پیشرفت آگاهی از آزادی می‌انگارد بلحاظ جغرافیایی سیر فلسفه را از شرق به غرب تصویر می‌کند و تمدنهای شرقی چون هند و چین را بجتهاتی بیرون از سیر تاریخ می‌نشانند و آغاز واقعی تاریخ جهان را در قوم ایرانی می‌جوید. اما این قوم نیز از نظر او چون اسیر استبداد شاهنشاهی بوده‌اند و قوف به آزادی خود ندارند جز خود پادشاه. از آنجاکه قانون، اخلاق و دیگر تأسیسات انسانی تحمیل یک عامل بیرونی است لذا نمی‌توان از فردیت آزاد در این قوم سراغ گرفت.

هگل «نبرد ایران و یونان را در سلامیس نماد غلبه استبداد بر فردیت آزاد می‌داند که با شکست ایران، یونان پرچمدار فردیت آزاد می‌شود.^{۳۷} لذا وقوف به آزادی و فردیت آزاد که نهاد آن بر ظهور فلسفه و تاریخ آن استوار است از یونان سر بر می‌کند.

الف) روایت هگل از سیر فلسفه در یونان

در نظر هگل آگاهی از آزادی فرع بر تقابلی است که هم در حوزه هستی و هم در حوزه شناخت پیش آمده است. صورت اصلی این تقابل همانا تقابل وجود و فکر است که خود را در صور متعدد در تاریخ فلسفه عیان کرده است. رسالت تاریخ فلسفه طرح این تقابلها و گذشت از آنها بر مبنای منطق دیالکتیک یا دقیقاً براساس اصل ترفع^{۳۸} است. در نظر هگل نخستین بار این تقابل در منظومه پارمنیدس شکفت و تاریخ فلسفه با او درگیر این مسئله شد. اگر فلسفه در تمدن غربی با طلب^{۳۹} آغاز شده است متعلق طلب مذکور درنگ در نسبت وجود و فکر بوده است. پارمنیدس می‌گوید: فکر و متعلق آن یکی است. نمی‌توانید فکر را بدون وجود بیابید و هیچکدام را بدون سخن.^{۴۰} در واقع چیزی جز وجود در میان نیست...

پارمنیدس نخستین بار وجود را از اعیان حسی متمایز کرد و آشکارا در نسبت آن با فکر اندیشید. در تلقی هگلی، تاریخ فلسفه با پارمنیدس آغاز می‌شود.

۳۵. همان، ص ۱۰۸.

۳۶. مجتهدی، کریم، هگل و فلسفه او، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰،

ص ۱۰۶.

۳۷. سینگر، پیتر، هگل، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران،

طرح‌نو، ۱۳۷۹، ص ۱۳۵.

38. Auf heben

39. quest

40. utterance

در درس گفتارها قول پارمنیدس را چنین گزارش می‌کند:

این نکته اصلی در پارمنیدس است. فکر خود را بوجود می‌آورد و آنچه بوجود می‌آید فکر است؛ لذا فکر با وجود یکی است چرا که چیزی بیرون از این تصدیق سترگ نیست، یعنی تصدیق وجود تفلسف اصیل با پارمنیدس آغاز می‌شود...^{۴۱}

در نظر هگل پارمنیدس به طرح مسئله اکتفا کرد، آنگاه زنون و دیگر ایلاییان و فیثاغوریان بدان مسئله اقبال نمودند اما کمتر کمر همت به بسط آن بستند. بسا با گرفتار شدن در رهیافت منطقی این یا آن فاهمه^{۴۲} مانع بسط آن شدند. مسیر عبور از فاهمه به فکر نظری^{۴۳} با هراکلیت هموار شد. هراکلیت به بسط مسئله اندیشید و سرمشقی از تفلسف نظری بیادگار گذاشت. هگل می‌نویسد: «با هراکلیتوس ایده فلسفی پیش رفت و برای نخستین بار در صورت نظری ظاهر شد. تفکر استدلالی^{۴۴} پارمنیدس و زنون در حوزه فاهمه انتزاعی بود. در هراکلیتوس، ما خشکی را می‌بینیم... اصلی در هراکلیتوس نیست که من در منطق خویش نیاورده باشم»^{۴۵}

در نظر هگل زنون قبل از هراکلیتوس، وجوه سلبی دیالکتیک را دریافته بود و شبهات سوپژکتیو^{۴۶} او حاکی از این معنا بود. اما این دریافت از دیالکتیک، انتزاعی و فاقد مضمون بود. هراکلیتوس در درک دیالکتیک نسبت به زنون پیشرفتی حاصل کرد یعنی توانست وجوه ایجابی و نظری آن را دریابد و ذیل عنوان لوگوس عینیت بخشد. هگل می‌نویسد:

این روح بیپروا (هراکلیتوس) گفت: وجود جز لاجود چیزی نیست. عبارت دیگر، وجود و لاجود یکی است.

■ اگر فلسفه در تمدن غربی با طلب آغاز شده است متعلق طلب مذکور درنگ در نسبت وجود و فکر بوده است. پارمنیدس می‌گوید: فکر و متعلق آن یکی است. نمی‌توانید فکر را بدون وجود بیابید و هیچکدام را بدون سخن. در واقع چیزی جز وجود در میان نیست....

امر اصیل تغییر است. بدرستی گفت حقیقت درست وحدت اضداد است. ما در فلسفه مدرن تقریر هراکلیتوس را چنین تفسیر می‌کنیم که: مطلق وحدت وجود و لاجود است... این ایده سترگی است، یعنی انتقال از وجود به تغییر و سیورورت. هنوز این قول انتزاعی است اما در عین حال اولین درک انضمامی از مسئله است، یعنی نخستین وحدت تعینات متضاد.^{۴۷}

هراکلیتوس در دیالکتیک خود پیشرو بدست دادن وحدت انضمامی اضداد شد. افلاطون و ارسطو این موضوع را بسط دادند و به فلسفه نظری راه یافتند. فلسفه نظری یعنی ایده‌آلیسم در معنای مدرن آن. افلاطون هرچند با تصدیق انتزاعی مثال (ایده) از واقعیت انضمامی، راهی عالم مثالی شد^{۴۸} اما ارسطو با تصدیق وحدت مثال (ایده) با خود واقعیت از افلاطون فراتر رفت. بتعبیری حیث مثالی امور را با

41. Hegel, *Lectures on the History of Philosophy*, p.253.

42. *Verstand*

43. *speculative*

44. *discursive thought*

45. Hegel, *Ibid*, p.279

46. *utterance*

47. *Ibid*, p. 283.

48. *ideal*

بتفصیل همانند دوره یونان و مدرن به قرون وسطی نمی‌پردازد. از سه مجلد مفصل درس گفتارها (بالغ بر ۱۶۰۰ صفحه در چاپ انگلیسی آن) فقط ۱۰۰ صفحه به این دوره اختصاص یافته است.^{۴۹}

این توجه حاشیه‌یی به فلسفه در قرون وسطی نشان بی‌توجهی بدان در منظومه فکری هگل یا نقش فرعی آن در تمدن غربی نیست. بهر حال این دوره، یعنی دوره بسط مسیحیت و فلسفه یا کلامی^{۵۰} که در بستر

حیث واقعی^{۴۹} آن جمع کرد. ارسطو صورت انضمامی ایده را در تصویر ماهیت محرک اول بعنوان فکر فکری یا فکر خوداندیش رقم زد. با این وصف نه افلاطون و نه ارسطو نتوانستند فلسفه نظری را تا آستانه «نظام» راه ببرند.^{۵۱} هگل می‌نویسد: «از نظام فلسفی افلاطون و ارسطو می‌توان سخن گفت. اما فلسفه‌هایشان به هیئت نظام درنیامدند. برای اینکه در هیئت «نظام» درآیند بایستی اصلی واحد بطور سازگار در تمام اجزاء آن جاری باشد.»^{۵۲}

■ در نظر هگل زنون قبل از هراکلیتوس، وجوه سلبی دیالکتیک را

دریافته بود و شبهات سوبرکتیو او حاکی از این معنا بود. اما این دریافت از دیالکتیک، انتزاعی و فاقد مضمون بود. هراکلیتوس در درک دیالکتیک نسبت به زنون پیشرفتی حاصل کرد یعنی توانست وجوه ایجابی و نظری آن را دریابد و ذیل عنوان لوگوس عینیت بخشد.

آن قوام یافته، در نظر هگل دوره‌گذار به دوره مدرن فلسفه است. بیان هگلی، این دوره وضع مقابل در برابر وضع دوره یونانی است و وضع مجامع آن فلسفه دوره مدرن است. بیان دیگر فلسفه یونانی دل در گرو عالم بیرون داشت و فلسفه قرون وسطی به عالم درون رو می‌کند و فلسفه دوره مدرن، در تفسیر هگل، در تلائم این دو می‌کوشد.

باری، قرون وسطی در تاریخ غرب دوره‌گذار به دوره مدرن است. در نگاه هگل سطره کلیسای کاتولیک در این دوره چندان به بسط فلسفه مدد نکرد.

فی‌المثل اگر فکر ارسطو واجد نظام فلسفه در معنای هگلی می‌بود بایستی نشان داده می‌شد که چگونه اصل نهایی او یعنی خدا در مقام فکر با تمام مقولات واقعیت نسبت می‌یابد. بعد از ارسطو با رواقیان اپیکوریان و شکاکان دریافت صورت عقلی^{۵۳} امور در مقام سوژه بعنوان امر مستقل، درونی ولی انتزاعی طرح شد. در این دوره سوژه، صورت انضمامی آزاد نیست بلکه کلیتی انتزاعی و فی حد ذاته صورتی^{۵۴} است. ایده انضمامی در معنای تمامیت فکر و جهان معقول با نوافلاطونیان ظاهر شد.

البته در نوافلاطونیان نیز ایده با اینکه انضمامی است ولی عالم به خویش نیست^{۵۵} و بتعبیری راه به سوبرکتیویته نبرده بود. این معنا بزعم هگل در قرون وسطی تحقق می‌یابد.

ب) روایت هگل از سیر فلسفه در قرون وسطی
هگل در درس گفتارهای تاریخ فلسفه چندان

49. real

50. Ibid, p.228.

51. Ibid, pp. 29-30

52. Begriff

53. formal

54. Ibid, p.548

55. Kaufmann, Hegel, p.281.

56. theology



■ اگر فکر ارسطو واجد نظام
فلسفه در معنای هگلی می بود
بایستی نشان داده می شد که
چگونه اصل نهایی او یعنی خدا در
مقام فکر فکر با تمام مقولات
واقعیت نسبت می یابد.

برداشت. درست خلاف دوره یونانی که پارمنیدس
فکر را حال^{۶۲} در وجود می دید دکارت وجود را در
حال در فکر کرد. با این تحول، افق کاملاً تازه‌یی گشوده
شد. فلسفه‌های دکارتی دو گام اساسی به پیش
برداشتند: اولاً بر سوژکتیویته و استقلال آن تأکید
کردند، ثانیاً عناصر فلسفه نظری پنهان در اسلاف
خود را عیان کردند.

گرچه افلاطون و ارسطو و دیگران در بصیرت
خویش وحدت سوژکتیویته و ابژکتیویته را پیش
کشیدند، اما این دکارت و اسپینوزا و دیگر فلاسفه
دوره مدرن بودند که این فهم را حاصل کردند. اما در
نگاه هگل تأکید اکید دکارتیان بر حیث سوژکتیو
بودن امور همانند تأکید بر تصورات واضح^{۶۳} و متمایز^{۶۴}
وصف روانشناختی داشت تا فلسفی. لذا در
فلسفه‌های تجربی چون لاک و دیگران کاملاً وصف
تجربی آن آشکار شد و نهایتاً به بن‌بست منتهی شد،

57. Begriff

58. speculative insight

59. Hegel, *Lectures on the History of
Philosophy*, vol.3, p.62

60. Ibid, p.4; 63.

61. cogito

62. immanent

63. clear

64. distinct

الهیات و کلام بسط یافت و در واقع بصورت فلسفه
درآمد. این دگرگونی سرمشقی برای الهیات و کلام
مابعد اصلاح دینی را فراهم نمود که فی‌الجمله در
مقابل نظر فلسفی قرار می‌گرفت لذا فلسفه قربانی
اقتضانات و انتظارات کلیسایی شد و از بسط خود
بعنوان امر مستقل بازماند. در میان متفکران این دوره
شاید آنسلم بجهت اقامه برهان وجودی بیش از همه
توجه هگل را بخود جلب نموده است. برهانی که در
آن از صورت عقلی^{۵۷} خدا به وجود آن راه پیدا می‌کنیم.
این معنی در نگاه هگل واجد بصیرت نظری^{۵۸} حایز
اهمیتی است.^{۵۹} هگل می‌نویسد:

با آنسلم... تقابل فکر و وجود به پیش می‌تازد.
این انتزاع ناب، که ابتدا با مسیحیت راه به
حوزه آگاهی پیدا کرد، در قرون وسطی نیز
بنیاد گرفت.... وحدت فکر و وجود مضمون
حقیقتی بود که آنسلم درگیر آن بود. اما درگیری
آنسلم نیز چون اسلاف خود در فاهمه
استدلالی توقف داشت. این تقابل تنها از
مجرای تعیین امر سومی وحدت می‌یافت.^{۶۰}

با اینکه هگل سهم آنسلم را در تکوین فلسفه
نظری نادیده نمی‌گیرد اما بر آنست که وحدت فکر و
وجود و بیان دوره مدرن وحدت سوژه و ابژه در برهان
وجودی او از پیش مسلم انگاشته شده و صرفاً امری
سوژکتیو بوده است. در دوره مدرن است که خدا
بعنوان روح برای خود و در خود آگاهی صورت فعلیت
می‌یابد.

ج. روایت هگل از سیر فلسفه در دوره مدرن

هگل دکارت را ساحل امن فلسفه می‌داند و بر آنست
که دکارت با من فکر می‌کنم^{۶۱} موانع تحقق فلسفه
نظری و طرح مسئله استقلال آگاهی را از میان



گرچه افلاطون و ارسطو
و دیگران در بصیرت خویش
وحدت سوپژکتیویته و ابژکتیویته را
پیش کشیدند، اما این دکارت و
اسپینوزا و دیگر فلاسفه
دوره مدرن بودند که
این فهم را حاصل
کردند.

بدرستی در نیافت و لوازم آن را استیفاء نکرد. هگل
می نویسد:

وقتی نقد سوم کانت در مفهوم حکم تأملی به
ایده روح، سوژه و ابژکتیویته، فهم شهودی و
ایده طبیعت راه می برد در این موارد ایده صرفاً
در مقام یک پدیدار^{۶۶} جلوه می کند و عبارتی،
ایده به یک اصل^{۶۷} سوپژکتیو تبدیل می شود.^{۶۸}
در بیان هگل، کانت در نقد اول گرفتار سوپژکتیویسم
و در نقد دوم نیز گرفتار فرمالیسم است.

فیخته از بن بست پدیدارشناختی کانت آگاه بود و
تلاش می کرد بین من و جز - من در نظام استعلایی
خود پلی بزند. اما بزعم هگل نتوانست چنانکه باید
خویش را از چنبر سوپژکتیویسم کانتی رها کند.

در دایرةالمعارف علوم فلسفی می نویسد:
فلسفه فیخته نتیجه منطقی فلسفه کانت است
و جز - من فیخته همان مقاومت شیء فی
نفسه کانت را در برابر شناخت دارد. هر دو
فیلسوف یعنی کانت و فیخته بنحوی عنوان
نمودند که نمی توانند نه بصورت عقلی و نه به
روح در مقام امر فی نفسه لِنفسه دست یابند.^{۶۹}
تحولات سریع در فلسفه نظری سرانجام با فلسفه
طبیعت شلینگ به اوج می رسد. او با وحدت من و
جز - من آغاز می کند و از سوپژکتیویسم کانت و فیخته
راهی دیدگاهی در باب مطلق^{۷۰} می شود.
در تفسیر هگل، مثلث کانت، فیخته و شلینگ

راههایی که مناسب روش فلسفی نبودند. این تأکید
اکید بر سوپژکتیویته حتی فلسفه کانت را نیز در کام
خود فرو برد. اما هگل بر آنست که چاپ نقد اول
کانت انقلابی ماندگار براه انداخت. بزعم او اگر
مقولات ارسطو را با کار کانت قیاس کنیم درخواهیم
یافت که حرکت مهمی در فلسفه سالهای اخیر (زمان
هگل) صورت گرفته است.

بیان دیگر، در حالیکه در فلسفه ارسطو آگاهی با
جوهر و وجود همناو و همراه می شد در کانت وجود و
جوهر بایستی خود را با مقولات سوژه همناو و همراه
می کردند. این اتفاق مبارک توجه فلسفه را به دانش
ابژکتیو جلب کرد. البته هگل تذکر می دهد که سهم
عمده کانت چنانکه باید فلسفی نیست بلکه پدیدار
شناختی است و او تنها تمهید مقدمات برای پیشرفت
فلسفه را تدارک کرد. بهر حال از منظر هگل، فلسفه
کانت در بهترین صورت درک روح است در کسوت
آگاهی و لذا واجد وصف پدیدارشناختی است و نه
فلسفی در معنای راستین آن. فلسفه کانتی، من^{۶۵} را
بسان نسبت با چیزی که در ورای آنست قرار می دهد
که در تعیین انتزاعی خود آن را شیء فی نفسه می نامد.
البته کانت با نقد سوم بر آن بود از نگاه پدیدار
شناختی راهی فلسفه نظری شود اما این بحث را

65. Ego

66. appearance

67. maxim

68. Kainz, H.p., *G. W. f. Hegel*, Ohio University Press, 1996, p.63.

69. Ibid, P.4, 63

70. absolute



■ در حالیکه در فلسفه ارسطو آگاهی با جوهر و وجود هم‌نوا و همراه می‌شد در کانت وجود و جوهر بایستی خود را با مقولات سوژه هم‌نوا و همراه می‌کردند. این اتفاق مبارک توجه فلسفه را به دانش ابژکتیو جلب کرد.

پدیدارشناختی در معنای تاریخی آن می‌نماید. در پایان درس گفتارها و در ایراد درس گفتار شلینگ به مستعمان خود می‌گوید: «رسالت فلسفه و تاریخ آن خلق مدام تقابل و جستن راه برون شد از آن تقابلهاست.»^{۷۳}

نتیجه:

فی‌الجمله هگل در درس گفتارهای تاریخ فلسفه می‌آموزد که:

اولاً: تاریخ فلسفه نه مجموعه تفننی از آراء و افکار است و نه پیشرفتی اتفاقی.

ثانیاً: تعاقب و توالی نظامهای فلسفی حاصل بسط ضروری فلسفه‌ها از یکدیگر است.

ثالثاً: در کل تاریخ فلسفه تنها یک فلسفه جاری است و اختلاف فلسفه‌ها در طول تاریخ آن حاکی از وجود یک اصل^{۷۴} است.

رابعاً: فلسفه نهایی هر دوره حاصل بسط ضروری تاریخ آن دوره است.^{۷۵}

71. Hegel, *Lectures on the History of Philosophy*, Vol.3, p.314.

72. Idem, *The Difference between Fichtes and Schelling's System of Philosophy*, trans. Harris and w. Cerf, New York, 1977, p.82.

73. Idem, *Lectures on the History of Philosophy*, vol.3, p.461.

74. principle

75. Ibid, p.552.

بدرستی مقامات فلسفه نظری را مهیا کردند. در درس گفتارها می‌نویسد: «در این فلسفه‌هاست که انقلابی در سبک اندیشه، پیشرفت روح مدرن در آلمان بنیاد می‌یابد. تعاقب این سه فیلسوف افق راهی را گشود که فلسفه آلمان در آن افتاده است...»^{۷۱} هگل راه حل مسئله را در توجه به «مطلق» دید، لذا طرح مطلق در شلینگ را وجه تمایز آن با فلسفه فیخته‌انگاشت و بر آن شده که وحدت امر سوژکتیو و ابژکتیو را باید در مطلق یافت. اما بزعم هگل، شلینگ بمنظور دوری از سوژکتیویسم فیخته به افراط در وضع مقابل آن یعنی ابژکتیویسم پرداخت. در مسئله اختلاف نظامهای فلسفی فیخته و شلینگ می‌نویسد: «شلینگ یک سوژه-ابژه ابژکتیو را بجای سوژه-ابژه سوژکتیو فیخته پیشنهاد کرد.»^{۷۲} اجمالاً هگل در گسست از شلینگ، او را از دو منظر مورد نقد قرار می‌دهد:

اولاً رهیات شهودی شلینگ را به مسئله مطلق کنار می‌نهد و بر آنست که شهود نمی‌تواند محمل دانش فلسفی باشد. ثانیاً مطلق بایستی با حفظ تعینات مطلق باشد و الا با امحاء تعینات، یک وحدت بلا تعین بدست خواهد آمد. هگل در نقد مطلق شلینگ بکنایه در پیشگفتار پدیدارشناسی روح می‌نویسد:

به شبی تاریک مانند است که جمله گاوها در آن سیاه می‌نمایند. پس سیر تاریخ فلسفه بسوی مطلق خواهد بود که اولاً از ثنویت فکر و وجود که بانحاء مختلف در فلسفه ظاهر شده است بگذرد؛ ثانیاً این جمع ما بین فکر و وجود در مقام تفکر فلسفی بایستی استوار بر روش استنتاجی و اجمالاً استوار بر روشی باشد که هگل آنرا روش دیالکتیکی یا